



قطار اصلاحات به پیش می‌رود

سید مهدی غنی



۱- اصول‌گرایی، این جریان معتقد است گذشتگان از اصول انقلاب فاصله گرفته‌اند و به همین دلیل نارسایی‌ها و مشکلات جاری پیدا شده‌است. در مقابل مدعی است خود به اصول و آرمان‌های انقلاب پایبند بوده و در پی اجرای آنهاست.

۲- این جریان معتقد است نظم‌کنونی جهان در حال فروپاشی است و جهان به سمتی می‌رود که زمینه‌های ظهور منجی عالم فراهم می‌شود. این ظهور بسیار نزدیک است و ما باید مقدمات و لوازم آن را فراهم کنیم.

۳- به صدور انقلاب معتقد و بر این باور است که جهان تشنه ایده‌های این جریان است و با ارائه دیدگاه‌های شان می‌توانند ملل عالم را

جذب کنند.

۴- لیبرالیسم را قبول ندارد و معتقد است دوره آن به سرآمده است. به شعار آزادی بهایی نمی‌دهد و عدالت را مقدم بر آن می‌داند. در لایه‌های افراطی این جریان، شعار آزادی کالایی وارداتی از غرب و مخالف اندیشه دینی و تعبد مذهبی شمرده می‌شود.

۵- بیش از جامعه‌مدنی به جامعه اسلامی تأکید می‌ورزد. به حکومت دینی و به اجرای احکام می‌اندیشد و معتقد است مسئولان حکومت باید دستورات دینی را در جامعه ترویج و اجرا کنند. به نوعی تقدم شرع بر قانون معتقد است.

۶- به روشنفکران، احزاب و تشکل‌های سیاسی بهایی نمی‌دهد و بیشتر بر جلب افکار توده مردم تأکید دارد.
۷- به تقسیم سرمایه و امکانات میان مناطق محروم و اقشار آسیب‌پذیری‌ها می‌دهد و نقش دولت را در این مسیر نقشی اساسی و محوری می‌شمرد. بر رشد تولید و اشتغال از طریق بنگاه‌های کوچک تأکید می‌ورزد. رونق اقتصادی را نیز از همین مجرای میسر می‌داند. با سواد بانکی به عنوان ربا از موضع شرعی مخالف است.
۸- دولت، اسرائیل را غاصب و

با علم به این که این نوشتار با تحلیل غالب در جامعه روشنفکری و محافل سیاسی همخوانی ندارد و ممکن است خوشایند برخی از دوستان و همفکران نباشد، اما در نگفتن آن به قطعیت نرسیدم؛ بلکه چون زاویه‌ای دیگر برای نگرستن به شرایط موجود می‌گشاید و شاید در بازگشایی روزنه‌ای جدید مفید افتد در ارائه اش مصمم شدم.

یادآوری کنم پس از انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در گفت‌وگویی با نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۳۴ با تیتراژ "انتخابات نهم فاجعه نبود"، شمه‌ای از این نگاه را که با تحلیل رایج متفاوت، بلکه مغایر بود مطرح کردم. اینک که با گذر زمان بخشی از مسائل روشن‌تر شده است، به شرایط موجود کشور نگاهی دوباره می‌افکنیم.

اکنون بسیاری از اصلاح‌طلبان، روشنفکران، نوگرایان دینی و کارشناسان با برخی اعمال و رفتار مواضع دولت آقای احمدی‌نژاد مخالف‌اند و آن را به زیان کشور و منافع ملی می‌دانند. سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی وی را ناکام و گاه فاجعه‌آمیز می‌شمرند. در عرصه سیاست خارجی نیز بر این گمان‌انده که دولت‌گاه و بیگانه‌مواضعی افراطی اتخاذ می‌کند که فرصت‌ها را از دست می‌دهد و کشور را به سوی بحران می‌کشاند. رئیس دولت هم بی‌توجه به منتقدین چپ و راست، بر مواضع خود پافشاری کرده، همچنان پیش می‌رود.

مواضع دولت

هرچند برخی منتقدین دو آتشه اساساً منکر داشتن مواضع ثابت و تبیین‌شده‌ای برای دولت هستند و بر این باورند که مواضع اتخاذ‌شده اغلب واکنشی، مقطعی و فاقد استراتژی مشخصی است، اما اگر نگاهی به فراز و نشیب‌های یک‌سال و نیم گذشته ببندازیم، بن‌مایه‌های یک جریان سیاسی - فکری را در عملکرد و مواضع دولت نهم و حامیان آن مشاهده می‌کنیم، چیزی که گه‌گاه موافقان، از آن با عنوان احمدی‌نژادیسلم یاد می‌کنند.

اگر حافظه تاریخی بزرگسالان یاری کند و یا جوان‌ترها در نشریات دوره انقلاب تورقی انجام دهند، کم و بیش به مواردی مشابه این رویکردها بر می‌خورند. در سال‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب فضای ذهنی نیروهای انقلاب اگر نه در همه موارد، در بسیاری زمینه‌ها با آنچه امروز بر ذهنیت رئیس دولت حاکم است نزدیک بود

نامشروع می‌داند. با وجود مواضع فلسفی - اعتقادی، باکشورهای چپ و سوسیالیستی روابط بهتری دارد.

نگاهی به گذشته

امروز اغلب اصلاح‌طلبان و روشنفکران و یاکارشناسان مربوطه، بسیاری از این مواضع را مردود و غیرقابل اجرامی شمرند، اما واقعیت این است که این مواضع چندان بکر و تازه نیست. اگر حافظه تاریخی بزرگسالان یاری کند و یا جوان‌ترها در نشریات دوره انقلاب توفی انجام دهند، کم و بیش به مواردی مشابه این رویکردها بر می‌خورند. در سال‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب فضای ذهنی نیروهای انقلاب اگر نه در همه موارد، در بسیاری زمینه‌ها با آنچه امروز بر ذهنیت رئیس دولت حاکم است نزدیک بود. برای یادآوری به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

نیروهای انقلابی - اعم از گروه‌های سیاسی منتقد یا نیروهای طرفدار نظام - با وجود اختلافات فیما بین خود - متفقاً مخالف ایده لیبرالیسم و حتی دموکراسی بودند و آن را دستاورد غرب و نشان غرب‌زدگی می‌دانستند. دولت موقت مهندس بازرگان را به دلیل داشتن مواضع لیبرالی در خط امریکا می‌شمرند و به همین دلیل سرانجام با توجه به این موانع استعفا کرد. ذهنیت حاکم در میان بخش مذهبی این نیروها این بود که حکم اسلام بر همه چیز حتی رأی مردم اولی است و قابل اجرا، تنها در تعریف اسلام اختلاف داشتند. نیروهای داخل نظام حکم ولایت و رهبری را واجب‌الاطاعه می‌دانستند، گروه‌های سیاسی درباره حکم رهبران خود چنین گمانی داشتند. این نیروها به صدور انقلاب می‌اندیشیدند و می‌خواستند در همه جهان با ظلم و ستم مبارزه کنند. شعار «امروز ایران فردا فلسطین، مردم چرا نشستین» اندیشه فرامرزی و انترناسیونالیستی رایج در آن زمان را نشان می‌داد. سفارت امریکا به تصرف دانشجویان در آمد. این حرکت مورد

حمایت همه نیروهای انقلابی درون و بیرون نظام واقع شد. نهضت‌های آزادیبخش و گروه‌های مبارز از تمامی کشورها به ایران دعوت شدند تا ایران را حامی و متحد خود بشمارند. فضای ذهنی نیروهای انقلابی پتانسیل موجود را چنان بالا می‌دانست که هیچ مانعی را در برابر اراده پولادین خود نمی‌پذیرفت. تهدیدهای امریکا طبل توخالی و تار عنکبوتی شمرده می‌شد. قطع رابطه و اعمال برخی تحریم به فال نیک گرفته شد و آن را آغازی برای خودکفایی و رونق اقتصاد داخلی تلقی کردند. اسراییل را نامشروع و غاصب دانسته و در آرزوی روزی بودند که دولت اسراییل نابود شده و بیت‌المقدس به دست مسلمانان بیفتد. به اقتصاد دولتی معتقد بودند و رقابت آزاد و بخش خصوصی و سرمایه‌داری را مخالف اصول انقلاب می‌شمرند. به عدالت‌بهای بسیار می‌دادند و به تقسیم

امکانات میان افشار متوسط و محروم تأکید داشتند. توجه به روستاها، تقسیم زمین، توزیع مسکن و افزایش دستمزدها از عمده سیاست‌های اعمال شده در آن سالیان بود. همچنین در سیاست خارجی به تقویت رابطه با کشورهای سوسیالیستی و انقلابی و حداکثر غیرمتعهدها تمایل داشتند. نیروهای انقلابی طرفدار نظام نسبت به احزاب و گروه‌های سیاسی غیرخودی و جامعه روشنفکری، نظر مثبتی نداشته و بیشتر برای توده‌های میلیونی اصالت و ارزش قائل بودند. ملت‌امت نامیده شده و گروه‌های سیاسی را تافته‌ای جدا از مردم می‌دانستند و آنها را گروهک می‌نامیدند. فضای پیچیده‌ای بود. قطعیت بر اذهان همه مخالف و موافق چیره بود. حتی انتقادات شخص دوم انقلاب به برخی رفتارها پذیرفتنی نبود و به جای تغییر اوضاع به تغییر موقعیت ایشان انجامید.

نیروهایی که به اصول خود سخت پای بند و مصر بودند، هزینه سنگینی پرداختند. دهه اول انقلاب به درگیری این نیروها با یکدیگر و درگیری کل جامعه با نیروهای اشغالگر خارجی گذشت. افراد بسیاری در این مسیر بر سر آرمان‌های شان جان باختند و کشور پس از هشت سال جنگ بی‌امان به همت مردم غیوری که از همه چیز گذشتند و جان در طبق اخلاص نهادند از اشغال به درآمد. امنیتی برقرار شد و فرصت تأمل و بازنگری به دست آمد. فراز و نشیب‌های این سالیان، تجربیات پر هزینه و در عین حال مهمی بود که نیروهای انقلاب را به اندیشه و ادداشت. بسیاری از آن نیروها با نگاهی به گذشته و آشنایی با گفتمان‌های دیگر به لزوم بازنگری در برخی از مواضع پیشین رسیدند. حتی دولتمردان نیز تجدیدنظر در اصول قانون اساسی را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر یافتند. در زمینه اقتصادی، سیاست‌های تعدیل اقتصادی در دوره آقای هاشمی و در زمینه سیاسی، جنبش اصلاحات در دوره آقای خاتمی حاملان چنین رویکردی بودند. در این دوره شاهد بودیم که بسیاری از نیروهایی که در شروع انقلاب مقابله با تفکرات سیاسی مهندس بازرگان را در زمره واجبات انقلاب می‌شمرند، در کمتر از دو دهه، تعدیل شده و مواضعی نزدیک به او را پیشه خود کردند.

این تغییر رویکرد، تنش‌هایی را نیز در جامعه دامن زد. برخی که هنوز بر شکل اولیه انقلاب بویژه در ظواهر و شعائر تأکید می‌ورزیدند، اصلاح‌طلبان را به تجدیدنظر طلبی، فرصت‌طلبی و نقض اصول متهم کرده و با شعار بازگشت به اصول به نبرد با آنان همت گماشتند. در دوره اصلاحات این تنش در همه زمینه‌ها به چشم می‌خورد. لایه‌هایی از حامیان انقلاب که به لزوم تغییر در برخی مواضع نرسیده بودند، چنین تصویری کردند که برخی به آرمان‌های انقلاب پشت کرده و بی‌وفایی پیشه کرده‌اند. آنها در مقابل شعار اصلاحات اظهار می‌کردند مگر انقلاب انحراف بوده است که بایست اصلاح

نهضت‌های آزادیبخش و گروه‌های مبارز از تمامی کشورها به ایران دعوت شدند تا ایران را حامی و متحد خود بشمارند. فضای ذهنی نیروهای انقلابی پتانسیل موجود را چنان بالا می‌دانست که هیچ مانعی را در برابر اراده پولادین خود نمی‌پذیرفت. تهدیدهای امریکا طبل توخالی و تار عنکبوتی شمرده می‌شد



افراد بسیاری در این مسیر بر سر آرمان‌های شان جان باختند و کشور پس از هشت سال جنگ بی‌امان به همت مردم غیوری که از همه چیز گذشتند و جان در طبق اخلاص نهادند از اشغال به درآمد. امنیتی برقرار شد و فرصت تأمل و بازنگری به دست آمد

شود. آنها این دوران را بایبی وفایی اهل کوفه در برابر امام علی (ع) و امام حسین (ع) مشابه دیده و از این که اهل کوفه باشند یکدیگر را برحذر می‌داشتند. آنها حتی شخصیت‌های مقابل امام علی (ع) چون طلحه و زبیر، عایشه و... را در برخی چهره‌های روز بازنمایی می‌کردند. با این مشابه‌سازی تکرار تجربه تلخ صدر اسلام را خیانت به خون شهیدان و گناهی بزرگ دانسته و خود را به مقابله با این جریان موظف می‌شمردند. اصلاح‌طلبان نتوانسته بودند این لایه‌های پیرامونی انقلاب را با سیرت‌دریجی تغییرات خود هماهنگ کرده یا حداقل توجیه نمایند. طبیعی است در کنار این تضاد فکری و ذهنی کسانی نیز با معادلاتی غیرعقیدتی وارد شده و در پی ماهیگیری برای خود می‌گردند. آنها بنا به منافع خود، آب را هرچه گل‌آلودتر می‌پسندند تا سره از ناسره قابل تشخیص نباشد. با این اوصاف این تضاد بعد از خرداد ۷۶ شدت یافته و شکل‌های آنتاگونیستی و قهرآمیز پیدا کرد. ترور سعید حجازیان اوج این تضاد را به نمایش گذاشت.

ارزیابی

داوری درباره این نیروها و مواضع و عملکرد آنها خود مقوله‌ای است مستقل و فرصتی دیگر را می‌طلبد، اما لازم است دو نکته را به اجمال یادآوری کرد.

۱- پای‌بندی بر اصول و اسیر شرایط و موانع نشدن بی‌گمان از ویژگی‌های مثبت یک جریان سیاسی آرمان‌گرا و اخلاق‌گراست. در عرصه سیاسی شاهدیم حتی پراگماتیست‌ها که ظاهراً اصول ثابتی ندارند و با هر شرایطی خود را تطبیق می‌دهند، صرفاً در روش‌های شان دینامیسم دارند و از اصل منافع خود نمی‌گذرند، اما پای‌بندی و پافشاری مثبت بر اصول طبعاً با دکماتیسم و جزمیت که امری مذموم است یکی نیست. به همین دلیل صرف همسانی و تشابه مواضع دولت جدید با مواضع و اصول نیروهای اول انقلاب درسی سال پیش، الزاماً به معنای درستی و اصالت این جریان نیست. پای‌فشاردن بر یکسری شعارها بدون در نظر گرفتن مقتضیات زمانی و مکانی و فضایی با پویایی انقلاب و اجتهاد اسلامی همخوانی ندارد. تفصیل این بحث نیاز به فرصتی دیگر دارد.

۲- از سوی دیگر تغییر سیاست‌های اقتصادی و سیاسی و حتی دیدگاه‌های فلسفی و اعتقادی نیز الزاماً در همه احوال امری مذموم و انحرافی و غیراصولی نیست، چرا که هر فرد و جامعه‌ای همواره در معرض افراط‌گری و تفریط‌گری است. اصل توبه و تدبیر در اسلام نیز بر همین تغییر

مثبت صحنه گذاشته و آن را لازمه خردورزی و سلامت نفس می‌شمرد. کما این که برخی از جریان‌هایی که در گذشته دشمن اصلی را شوروی و کمونیسم بین‌المللی می‌دانستند در جریان عمل برای مقابله با امریکا به نزدیکی با کشورهای سوسیالیستی و کمونیستی تن دادند. ما دیدیم در زمان تغییر قانون اساسی سال ۱۳۶۸ گفته شد برخی اصول قانون اساسی در فضای التهاب پس از انقلاب نگاشته شده و بایستی تغییر نماید.

۳- بنابراین به سادگی نه هرکس را بر اصول انقلاب تأکید ورزید می‌توان تخطئه کرد و نه هرکس را که برداشت و گفتمان نویی ارائه داد، به ارتداد و انحراف متهم کرد. مقوله‌های انسانی و اجتماعی از پیچیدگی‌هایی برخوردار است که داوری در باره آن نیاز به تأمل و موشکافی عالمانه در محیطی خارج از حب و بغض‌های سیاسی رایج دارد.

اما پرسش اساسی اینجاست، در حالی که بسیاری از نیروهای اول انقلاب در مرور زمان برخی مواضع گذشته را با مواضعی جدید جایگزین کردند و به لزوم اصلاحات در روش‌ها و سیستم کشور رسیدند و بسیاری نیروهای ناهمگون و غیرخودی در گذشته، در بسیاری موارد هم‌سو و هم‌آواز شدند، چطور در این فضا جریانی با ادعای اصول‌گرایی توانسته است ارکان اجرایی و قانون‌گذاری کشور را به دست گیرد و با شعارهای سی سال گذشته، اصلاح‌طلبان را به چالش کشد؟

گرچه برخی در انتخابات نهم به مسائلی چون رأی‌های سازمانی، یا خدشه در رأی‌گیری و انتخابات تکیه کردند و چه بسا بخشی از گفته‌های شان درست باشد، اما به قدرت رسیدن این جریان را صرفاً به چنان مواردی منتسب کردن قدری اغراق‌آمیز و غیرعلمی به نظر می‌رسد، بخصوص که مجری آن انتخابات دولت اصلاح طلب بود و این گونه داوری‌ها به نوعی خودزنی می‌انجامد. حتی اگر این جریان به قدرت هم نمی‌رسید باز این پرسش برجا بود که چرا اصلاح‌طلبان نتوانسته‌اند مواضع و گفتمان جدید خود را در میان برخی اقشار سنتی هم‌آواز با این جریان تسری دهند و جریان مخالف در لوای بازگشت به اصول انقلاب و اسلام اصیل به چنین قدرت بازدارنده‌ای دست یافته است؟

برخی نیز این مسئله را به توطئه و دست‌های پشت پرده و مرموز نسبت می‌دهند، هر چند همواره در عرصه سیاسی کشورهای جهان سوم چنین دست‌هایی فعال بوده و هستند، اما آنان را فعال مایشاء در تعیین سرنوشت ملت جلوه‌دادن، از عقلانیت سیاسی بر نمی‌آید. در حالی که اگر نیک بنگریم بر خویش در آن می‌بینیم و تا چنین نکنیم

برخی که هنوز بر شکل اولیه انقلاب بویژه در ظواهر و شعائر تأکید می‌ورزیدند، اصلاح‌طلبان را به تجدیدنظرطلبی، فرصت‌طلبی و نقض اصول متهم کرده و با شعار بازگشت به اصول به نبرد با آنان همت گماشتند. در دوره اصلاحات این تنش در همه زمینه‌ها به چشم می‌خورد

لایه‌هایی از حامیان انقلاب که به لزوم تغییر در برخی مواضع نرسیده بودند، چنین تصور می‌کردند که برخی به آرمان‌های انقلاب پشت کرده و بی‌وفایی پیشه کرده‌اند. آنها در مقابل شعار اصلاحات اظهار می‌کردند مگر انقلاب انحراف بوده است که بایست اصلاح شود. آنها این دوران را با بی‌وفایی اهل کوفه در برابر امام علی (ع) و امام حسین (ع) مشابه دیده و از این که اهل کوفه باشند یکدیگر را بر حذر می‌داشتند

به چاره‌اندیشی نخواهیم رسید.

منطق اصلاح طلبی

اصلاح طلبی که در روش و عملکرد چهره‌های متفاوت از مخالفان خود نشان می‌دهد، طبعاً در نگاه و تئوری نیز با آنها تمایز دارد. اساساً جنبش اصلاح طلبی با این نگاه شکل گرفت که اگر نارسایی و کژی‌هایی در جامعه به چشم می‌خورد، نمی‌توان همه را به دشمن و دست‌های نامرئی حواله داده و خود را از آن مبرا کرد. در این نارسایی‌ها عوامل داخلی نیز نقش داشته و تا این زمینه‌های نادرست اصلاح نشوند، کار به سامان نمی‌رسد. اصلاح طلبی بر اصلاح درون تأکید می‌ورزد. چون نیک نگه کرد پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

اما جریان مقابل همواره به دنبال توطئه‌گری است که به عنوان عامل همه کمبودها و نارسایی‌ها معرفی شود. او خود را مبرا از هر خطا و دشمن را عامل همه خطاها می‌شمرد. در چنین ذهنیتی حتی گرانی که یک پدیده پیچیده چند وجهی است و برآیند عوامل گوناگون از ساختار و عملکرد عوامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است تنها به یک عامل توطئه منتسب می‌شود. اکنون جان کلام اینجاست که با منطق اصلاح طلبی به تحلیل انتخابات نهم بنشینیم، اما مقصود بر شمردن خطاهای سیاسی مجلس ششم یا فلان فعال سیاسی و محکوم کردن این و آن نیست که با تندروی موجب تحریک یا اتحاد نیروهای مخالف اصلاحات شدند، بلکه مقصود نگاهی عمقی‌تر به جنبش اصلاح طلبی و شیوه شکل‌گیری آن است.

اصلاح طلبان که در یک دوره فترت سیاسی، با تأمل و درایت در یک تجربه تاریخی به مواضع و دیدگاه‌های نوینی رسیدند، به نظر می‌آید این نکته را از یاد بردند، سیری که آنان پیموده‌اند و نتایجی که رسیده‌اند الزاماً سرنوشت محتوم همه جامعه نبوده است. چه بسا اقشاری سیری معکوس پیموده و به نتایجی متناقض رسیده باشند. حتی واضح است که هم‌آوازان و هم‌نوایان نیز از زوایای گوناگونی به هم‌خوانی رسیده‌اند و همه تبیین و دیدگاه مشترک در همه وجوه ندارند. لازمه یک جامعه متعادل، توجه به این گوناگونی‌ها و بازکردن زبانی مشترک برای رسیدن به فهم یکدیگر است. برای نمونه در مقابل برخی ناهنجاری‌های فرهنگی و اخلاقی برخی به این نتیجه رسیدند که سخت‌گیری‌ها و تحجر مآبی باعث واکنش و عکس‌العمل برخی اقشار و زیرپا گذاشتن هنجارها شده است. در حالی که برخی اقشار سنتی و تحجرگرا اظهار می‌دارند علت این نابسامانی تساهل و مدارا بوده و می‌بایست سخت‌گیری بیشتری صورت می‌گرفت.

بنابراین در ریشه‌یابی گذشته بایستی به تبیین‌های مخالف و نگاه سایر اقشار نیز توجه کرد.

انقلاب سال ۵۷ با هر تحلیلی یک پدیده مردمی بود، بنابراین هر جمع بندی‌نویی از آن، تنها وقتی کارساز می‌شود که مردمی شود. پیشرو و روشنفکر وقتی می‌تواند جریان ساز باشد که فکرش را به اقشار غیر خود انتقال دهد. در این فرایند باز خورد اندیشه‌اش او را به عرصه‌های نوینی رهنمون می‌کند و همین دیالکتیک فرهنگی و رفت و برگشت‌هاست که جامعه را به تعادل می‌رساند. جامعه متعادل در مسیری رو به جلو، اما گاه تند و گاه کند پیش می‌رود، ولی جامعه نامتعادل، گاه چپ‌تر از لنین می‌شود و گاه راست‌تر از پاپ را می‌آزماید. از مشروطه تا کنون را نگاه کنید. آزادی خواهی مشروطه طلبان، چند سال بعد جایش را به دیکتاتوری رضاخان داد. روزی شیخ فضل‌الله نوری را به دار آویختند و روزی دیگر تفکرات‌اش جاری و ساری شد و... هنوز هم در این چرخه می‌چرخیم و همواره در دور آزمون و خطا سرگردانیم. جنبش اصلاح طلبی در برهه‌ای درخشید، اما وقتی می‌تواند به استقرار خود اطمینان یابد که پروسه انتقال ایده‌هایش را آغاز کند و این اختلاف طبقات تئوریک را تعدیل نماید.

آیا جای شگفتی نیست در حالی که جامعه روشنفکری به عصری بودن فهم دینی، به نسبیست‌اندیشه، پلورالیسم و... حتی نقد گفتمان دینی می‌اندیشد، بخش مهمی از جامعه، در وقایع تاریخی گذشته مانده و هنوز در فکر تسویه حساب‌های تاریخی بر سر خلافت صدر اسلام است. تمام نیروی خود را در نفی و طرد هم‌کیشان و تشدید تضاد شیعه و سنی به کار می‌برد. همه چیز را در این قالب محک می‌زند و ادبیات این نگاه چنان فراگیر و جاری و ساری می‌شود که بر سر هر کوی و برزنی قابل مشاهده است. بی‌تردید همان‌گونه که فاصله طبقات اقتصادی جامعه را به بحران می‌کشاند، شکاف طبقات فکری نیز وحدت و تعادل جامعه را به خطر می‌افکند. در این سالیان برخی با تعمق در باورها و اندیشه‌ها و تردید در بسیاری مسلمات، به نفی سنت‌ها و فرهنگ تاریخی خود رسیدند، از آن سو جریان دیگری با توقف در اندیشه‌مورزی، به تعمق و تصلب در سنت‌ها و ظواهر پرداختند. جدایی بی‌خبری از یکدیگر موجب شده‌اند زبانی مشترک برای گفت‌وگو باشد و نه همدلی برای تحمل یکدیگر. یکی به کوفی‌گری تشبیه می‌شد و آن یک به خوارج، دو صف در مقابل هم ایستادند، در حالی که می‌توانستند با گفت‌وگویی از سر صدق به تعادلی نوین دست یابند. جنبش اصلاح طلبی در گسترش اندیشه‌هایش و آموزش اقشار سنتی کم‌کاری و بی‌توجهی داشت، صرفاً جنبشی سیاسی شد و نتوانست ریشه آن را در عرصه اجتماعی غرس کند. اندیشه‌ای که در باورهای

اصلاح طلبی که در روش و عملکرد چهره‌های متفاوت از مخالفان خود نشان می‌دهد، طبعاً در نگاه و تئوری نیز با آنها تمایز دارد. اساساً جنبش اصلاح طلبی با این نگاه شکل گرفت که اگر نارسایی و کژی‌هایی در جامعه به چشم می‌خورد، نمی‌توان همه را به دشمن و دست‌های نامرئی حواله داده و خود را از آن مبرا کرد

اصلاح طلبان که در یک دوره فترت سیاسی، با تأمل و درایت در یک تجربه تاریخی به مواضع و دیدگاه‌های نوینی رسیدند، به نظر می‌آید این نکته را از یاد بردند که سیری که آنان پیموده‌اند و نتایجی که رسیده‌اند الزاماً سرنوشت محتوم همه جامعه نبوده است. چه بسا اقشاری سیری معکوس پیموده و به نتایجی متناقض رسیده باشند

مردم‌اش ریشه نکند، به شاخ و برگ هم نخواهد رسید، اما ناگفته نماند در کنار این ضعف، تلاش‌های جریان اصلاح‌طلبی بی‌ثمر نبود و ناخودآگاه در لایه‌های مختلف جامعه تأثیرات خود را بر جای گذاشته است. تأییراتی که در غیاب حاکمیت اصلاح‌طلبان و در دوران استقرار دولت نهم خود را نشان می‌دهد.

اما دولت نهم

اگر بپذیریم که اصلاحات به عنوان تحولی اجتماعی فرهنگی در جامعه ما نه ناشی از اراده فردی یا گروهی، بلکه ضرورتی اجتماعی تاریخی بوده است که عوامل بسیاری در شکل‌گیری آن سهم داشته‌اند، باید بپذیریم که به راحتی برگشت‌پذیر نیست. بر همین اساس نگارنده بر این مدعا است که برخلاف شواهد ظاهری، استقرار دولت نهم گامی است به سوی استحکام و گسترش جریان اصلاحات و دولت نهم خواه ناخواه در بستر اصلاحات در تکاپوست. این روند شاخصه‌هایی دارد:

۱- مطالبات مدنی، صنفی

گرچه جامعه امروز ما با کم‌تحرکی احزاب سیاسی و جامعه مطبوعاتی رو به‌روست، اما به همان میزان شاهد روند رو به رشد تشکلهای صنفی و مدنی هستیم. دولت‌سال گذشته رادر حالی به پایان رساند که در روزهای آخر سال با مطالبات سه قشر عظیم و تأثیرگذار در جامعه رو به‌رو بود. معلمان، زنان و کارگران که حرکتی مسالمت‌آمیز و در عین حال پیگیرانه را شروع کرده بودند کارشان به دستگیری و زندان و محاکمه کشیده شد. این درحالی است که مطالبات این اقشار کاملاً غیرسیاسی بوده و صرفاً جنبه صنفی و اجتماعی دارد. به نظر می‌رسد با توجه به یأس مردم از احزاب و شخصیت‌های سیاسی که مدافع مطالبات آنان باشند از یک سو و از سوی مشروعیت یافتن مطالبات آنان این روند متوقف‌شدنی نیست. در شرایط کنونی در همه‌جا شاهد شکل‌گیری روابط صنفی و مدنی هستیم. به‌مخاطرافتادن منافع ملموس اقتصادی صنوف مختلف چون مرغداران، دامپروران، کارگران کارخانه‌های مختلف، بازنشستگان و... باعث جمع‌شدن آنها و همبستگی بیشترشان - باوجود گرایش‌های سیاسی مختلف - برای کسب حقوق قانونی‌شان شده است. استقبال مردم از تشکلهای مردم‌نهاد (NGO) در شکل‌های گوناگون نیز گواهی بر این مدعا است. حتی مدتی است شاهد شکل‌گیری محافل و تجمعات محلی، خانوادگی، فارغ‌التحصیلان پیشین رشته‌های مختلف دانشگاهی و... باگرایش‌های سیاسی مختلف هستیم. این روند تدریجی طبیعی در حال پیشروی است و هیچ جریان سیاسی مشخصی محرک یا پشتوانه آن نبوده است، بلکه ناشی از شکل‌گیری یک باور عمومی و تغییر در رفتار فرهنگی سیاسی جامعه ماست. مردم به‌جای طرح مطالبات کلان سیاسی و آرمان‌های دور دست که معمولاً با هزینه‌های گزاف همراه است؛ به دنبال تحقق مطالبات قابل دسترسی و در عین حال مشروع از نظر حاکمیت هستند. مطالباتی که برای رسیدن به آن نیز نیازی به پرداخت هزینه‌های سیاسی هنگفت نیست. این مطالبات و گرایش در دولت

آقای خاتمی نیز وجود داشت، اما تنش‌های سیاسی ابتدایی فرصت بروز و ظهور آن را نداد. ضمن این‌که این اقشار با اعتماد به دولت رودرویی با آن را نیز طالب نبودند، یا به‌بهبود وضعیت خویش امید داشتند، اما در دوره دوم آقای خاتمی که این ملاحظیات کم‌رنگ شد، این حرکت‌های صنفی نیز خود را بیشتر نشان داد. اکنون دولت نهم با این مطالبات رو به‌روست. برخورد با این نوع حرکت‌ها نیاز به ظرافت خاص دارد. شیوه برخورد با آن حتی با احزاب و گروه‌ها باید متفاوت باشد. برچسب‌های سیاسی و برخورد‌های امنیتی با آن، موجب گسترش و رادیکال‌شدن این حرکت‌ها شده و هزینه‌های زیادی برای دولت به‌بار می‌آورد. دولت در این راستا با دو گزینه رو به‌روست:

۱- نفی این مطالبات و برخورد امنیتی سیاسی با آنها. این گزینه گرچه ممکن است برخی را مرعوب کرده و از همراهی علنی با این مسائل باز بدارد، اما از آنجا که مطالبات صنفی و اجتماعی امری ملموس و شخصی و برخاسته از ضروریات زندگی است، از جایی دیگر سر باز می‌زند. از سوی دیگر برخورد‌های خشن موجب رادیکال‌شدن، متشکل‌شدن و مظلوم‌شدن این جریان‌ها شده و حامیان جدیدی را برای آنها به‌صحنه می‌آورد. ضمن این‌که از نظر بین‌المللی نیز این برخوردها مشروعیت نداشته و موجب وارد شدن فشارها و هزینه‌هایی بی‌مورد بر کشور می‌شود. برای نمونه یک معلم که دستگیر شود بدون این‌که اعلامیه یا بیانیه‌ای برایش صادر شود از طریق خیل عظیم دانش‌آموزان وی و خانواده‌های وابسته‌شان، دهان به دهان بر سر زبان‌ها می‌افتد و... این روند به‌طور قطع به نفع گروه‌ها و احزاب سیاسی منتقد دولت است و نوعی خودزنی خواهد بود. ضمن این‌که نفی مطالبات برخی صنوف مثل مرغداران یا دامداران و... در اوضاع اقتصادی روزمره خلل وارد می‌کند و فاجعه‌آور است.

۲- گزینه کم‌هزینه‌تر به رسمیت شناختن این مطالبات صنفی و برخورد همدلانه با آنها و بازکردن راه گفت‌وگو با نمایندگان این اصناف و اقشار است. شرایط به‌گونه‌ای است که بدون مشارکت دادن برخی صنوف در تعیین سیاست‌های اقتصادی، یا مشارکت معلمان در سیاست‌های آموزشی، دولت به‌تنهایی کاری از پیش نخواهد برد. طبیعی است دولتی که در این مسیر گام بردارد هر ماهیتی داشته باشد اجباراً به روابطی دموکراتیک تن داده و به سمت همان الگویی پیش می‌رود که مطلوب جریان اصلاح‌طلبی است. ضمن آن‌که در هر دو صورت این مطالبات روزه به‌روز گسترده‌تر و افزون‌تر خواهد شد. از قشری به قشر دیگر سرایت می‌کند، چرا که مردم نسبت به حقوق خود آگاهی یافته و نیز نوعی عقلانیت سیاسی در جامعه در حال شکل‌گیری و افراط‌گرایی در هر سو رو به انزواست. این بستر زمینه‌ساز جامعه‌ای دموکراتیک و متعادل در آینده خواهد بود.

۲- مرزبندی واقع‌بین‌شدن نیروها
جریان موسوم به اصول‌گرا در دوره اصلاحات در انزوا بود. باوجود این‌که طیف‌های گوناگونی در این جریان بود همگی علیه اصلاح‌طلبان متحد و یکپارچه شده و هر کدام به فراخور خود به نحوی علیه دولت

**پیشرو و روشنفکر وقتی می‌تواند
جریان‌ساز باشد که فکرش را به
اقشار غیر خود انتقال دهد. در این
فرایند باز خورد اندیشه‌اش او را به
عرصه‌های نویی رهنمون می‌کند و
همین دیالکتیک فرهنگی و رفت و
برگشت‌هاست که جامعه را به تعادل
می‌رساند. جامعه متعادل در
مسیری رو به جلو، اما گاه تند و گاه
کند پیش می‌رود**

خاتمی کار می کردند. ضمن این که فضای فرهنگی و اجتماعی به شیوه ای بوده که این جریان از سوی برخی اقشار نسبتاً مرفه جامعه تحقیر شده و به عنوان فناتیک و عقب مانده مطرح شده می شدند. این جریان هم برای جلب افکار عمومی بخصوص اقشار پایین دست جامعه، مطالبات اقتصادی آنها را مدنظر قرارداد و توانست در انتخابات آرای برخی از آنها را به دست آورد، اما از زمان روی کار آمدن آنها وضعیت کاملاً متفاوت شد. اینک این جریان که زمانی در هیئت منتقد و معترض مسئولین ظاهر می شد، می بایست پاسخگویی همان مطالباتی باشد که شعارش را می داد، ولی خواسته های اقتصادی مردم که توسط ایشان بیشتر دامن زده شده بود چیزی نبود که در کوتاه مدت و بدون اصلاح علمی برخی ساختارها قابل دسترسی باشد. از این رو در مقام اجرا حتی به مطالبات فرهنگی حامیان اصلی خود نیز قادر به پاسخگویی نیست. همان معضلات که در دوران اصلاحات بود و آنها گمان می کردند که محصول دولت خاتمی است ادامه یافته و برخی گسترده تر شده است.

اینک در مقام اجرا در این جریان چند تغییر صورت می گیرد:

۱- تفاوت ها و مرز بندی های طیف های مختلف این جریان در عمل خود را نشان داده و اتحاد هایی که بنا به مصالح علیه دولت خاتمی صورت گرفته بود شکننده می شود که شده است.

۲- طیف هایی از این جریان در می یابند که با طیف هایی از اصلاح طلبان بیشتر سنخیت و قربایت دارند تا طیف های افراطی این جریان.

۳- با توجه به مقتضیات اجرایی و مصالح کشوری مثل اتحاد ملی و تقریب مذاهب، که لازمه ثبات و حفظ تمامیت ارضی کشور است، قوم مجریه ناگزیر است تفکرات برخی طیف های متحجر حامی خود را نقد کرده و با آنها برخورد نماید. پاکسازی مداحان، مبارزه با تبلیغات ضد اهل تسنن، مبارزه با غلو و پیرایه بستن ها به ائمه که طیف وسیعی هستند از جمله اقداماتی است که آغاز شده و ناگزیر ادامه خواهد یافت.

۴- جریانی که کمر همت برای مقابله با اصلاحات بسته بود، در مقام اجرا و با تجربه عملی در می یابند که برخی اشتباهات یا اتفاقات در صحنه عمل اجتناب ناپذیر است و علم کردن آنها علیه دولت اصلاحات در گذشته صادقانه یا عالمانه نبوده است. اشتباهاتی چون، توهین به پیامبر اسلام در سنوالات آزمون آموزش و پرورش، حضور مشاور رئیس جمهور در جلسه ضیافت رقص، اظهار نظر های غیر کارشناسانه مقامات اجرایی، برخورد خشونت آمیز با ناهنجاری های فرهنگی، حضور در مجامع دیپلماتیک و رعایت برخی ملاحظات فرهنگی و عرفی آنان و... بی تردید اگر در دوره خاتمی کسی از مذاکره با امریکا، حتی با ذکر شرایط خاص یا برخی نرمش های دیپلماتیک سخن می گفت از سوی عناصر افراطی این جریان، به سازشکار و وابسته متهم می شد. یا اگر جریان ملوان ها در آن دولت اتفاق می افتاد چه مشکلاتی به بار

می آمد. اکنون عناصر صادق این جریان در عمل و تجربه در می یابند که مقام اجرا با مقام شعار تفاوت هایی دارد که در گذشته لحاظ نمی شد.

۵- تعدیل شدن این جریان، عینی و واقع بین شدن برخی طیف های آن، مرز بندی کسانی که به ارزش های اصولی معتقدند و آنان که با ارزش های ریالی بیشتر خو گرفته اند و شعار اصولی می دهند و بسیاری اتفاقات دیگر در مجموع به نفع جریان اصلاح طلبی در کشور خواهد بود. با توجه به این که طیف هایی از این جریان همواره در برابر هر گونه تغییر مثبت و حرکت اصلاحی ایستاده و عملاً مانع پیشرفت آن شده است.

۶- در سیاست خارجی هم گرچه برخی نگران تندروی هایی از سوی این جریان هستند، اما باید به این نکته هم توجه کرد که اگر قرار باشد عقلانیت و خردورزی در این عرصه حاکم شود، به دست دیگری امکان پذیر نیست. چرا که آنان با شعار های رادیکالی و افراطی مانع انجام کار شده و عامل اجرا، قربانی عمل خود می شود. تجربه نشان می دهد یکی از خلیقات برخی از ما ایرانیان تجربه گرایی است. تاکاری را خود انجام ندهیم و در عمل با مشکلات آن رو به رو نشویم از نصیحت گران حرفی نمی پذیریم. ماجرای ملوان ها و امثال آن چشم خیلی ها را باز خواهد کرد.

۷- در این میان مردم نیز تجربه مهمی را پشت سر می گذارند. این تجربه نشان می دهد که کار کشور با شعار دادن پیش نمی رود، حتی گاه شعار های زیبا به عکس آن تبدیل می شود. برای نمونه شعار مسکن برای همه و بخصوص محرومان تجربه ملموس و فراگیری برای مردم است. همچنین کسانی که منتظر رونق سفره خود بودند اکنون در می یابند که کار اقتصاد کشور نیاز به برنامه ریزی و کاردانی دارد و باید کمر بند ها را محکم بست. با این تجربه اگر جریانی با برنامه صحیح و اصولی به میدان آید راه هموارتری از گذشته خواهد داشت.

۳- فرصت نقد و اصلاح

گذشته از مسائل سیاسی جاری، واقعیت این است که جریان اصلاحات نیز نیاز به نوعی اصلاح ذات البین و باز پروری خود دارد. از چالش های فکری فلسفی تا نظریه پردازی سیاسی و حتی برنامه های عملی اقتصادی اجتماعی در همه زمینه ها نیاز به نوآوری و رفع برخی نارسایی ها داریم. مشکلات کشور نیز به مرحله ای رسیده است که با شعار های مقطعی و بدون برنامه علمی - کارشناسی قابل حل نیست. به نظر می آید این دوره فترت، بهترین فرصتی است که در اختیار جریان های اصلاح طلب گذاشته شده تا به این امور اساسی که در حین کار اجرایی میسر نیست بپردازند. طیف نیروهای آزاد شده و جست و جوگر جوان نیاز به آموزش و برنامه دارند. کار حزبی و تشکیلاتی که لازمه یک جامعه دموکراتیک و قانونمند است، در ایران ما با بحران های درونی زیادی روبه روست و هنوز گام های اولیه را برمی دارد. بنابراین اگر از فرصت به دست آمده بهره برداری خوبی صورت گیرد، می توان چشم انداز بهتری از گذشته را انتظار داشت.

**آیا جای شگفتی نیست در حالی که جامعه
روشنفکری به عصری بودن فهم دینی،
به نسبیت اندیشه، پلورالیسم و... حتی
نقد گفتمان دینی می اندیشد، بخش
مهمی از جامعه، در وقایع تاریخی
گذشته مانده و هنوز در فکر
تسویه حساب های تاریخی بر سر خلافت
صدر اسلام است. تمام نیروی خود را در
نفی و طرد همکیشان و تشدید تضاد
شیعه و سنی به کار می برد**